

نقد روشهای جاری در مدارس 2

دکتر یداله سعید نیا

در شماره پیش اصول اصلی نظام آموزشی جاری در ایران و بسیاری دیگر کشورها بیان شد. در پایان ذکر شد که این اصول در واقع از نظر تاریخی از نظریات روانشناسان رفتار گرا نتیجه شده است. در پایان آن شماره ذکر شد که دیدگاه این روانشناسان به انسان بسیار متفاوت از دیدگاههای فرهنگی و دینی ایرانیان به انسان است و اصول ذکر شده ناشی از نظر گاههای آنان به انسان است.

موضوعی که این شماره به آن پرداخته می شود این است که این ادعاها مستند شود. ادعا شد که رفتار گراها از فلسفه ای در روانشناسی پیروی می کردند که انسان را فاقد اختیار و ساخته جامعه و برآیندی از محرک و پاسخ ها می پنداشتند. آن ها انسان را موجودی ابتدایا بدون شکل میدانستند که به وسیله تربیت به آنچه خواسته آموزشگران باشد می تواند تبدیل شود. آن ها انسان را جعبه سیاهی می دانستند که با کشف پاسخ هایی که به محرک ها می دهد، می توان او را شکل داد. برای مستند کردن این ادعا، اگر چه مراجعه به مراجعی که در زیر می آید توصیه می شود، نقل قول معروفی از جان واتسون - از بنیانگذاران اصلی این نظریه - شاید مکفی باشد.

جان واتسون (1930) می گوید: "یک دوجین نوزاد سالم و شرایط خاصی که مورد نظر من است، به من بدهید تا آن ها را بزرگ کنم و من تضمین میدهم که هر کدام را به طور اتفاقی انتخاب و برای تخصص خاصی مانند پزشک، وکیل، هنرمند، بازاری، و بله! حتی دزد و گدا تربیت کنم؛ صرف نظر از استعداد، تمایل، توانایی، شغل دلخواه، و آمادگی فردی آن فرد".

این جملات به روشنی نشان می دهد که آن ها انسان را قابل تبدیل به هر چیزی که آموزشگران بخواهند می دادند. این خواسته بدون هر گونه بستگی به خواسته فرد از راه مدیریت محرک و پاسخ ها برای فرد قابل حصول است. کتاب معروف اسکینر به نام فرای آزادی و شان (1971) به روشنی انسان را ساخته محیط و فاقد اراده می داند.

همه اصول ذکر شده در شماره پیشین از نگاه آن ها به انسان ناشی می شود. پافشاری آن ها به اینکه تنها رفتار مشهود و قابل اندازه گیری اصالت دارد، بیان دیگر نگاه جعبه سیاه به انسان است. با نگاهی به طراحی های آموزشی که توسط رفتارگراها ارایه شده (برای مثال نگاه کنید به Gagne, 1985) اصول ذکر شده را می توان یافت.

برای مثال اصول عمومی طراحی آموزشی از نظر اسکینر را در لینک داده شده در مراجع (رفتار گرایی در کلاس، 2002) می توان پیدا کرد. اگر چه این اصول به اندازه کافی به عنوان اصول برگرفته از رفتار گرایی شناخته شده هستند، برای تبیین بیشتر می توان از اصول شروع کرد و ارتباط آن ها را با فلسفه زیربنایی آن ها بررسی کرد.

با نگاهی به آن اصول دیده می شود که از دیدگاه آنان چون انسان از راه محرک و پاسخ یاد می گیرد و رفتار باید قابل اندازه گیری باشد، هدف باید به اندازه های جزئی شود که بتوان آنرا به محرک خاصی مرتبط کرد و ارزشیابی کرد. انسان چون جعبه سیاهی است که معلم باید جریان آموزش را برای او طراحی و اجرا کند پس معلم باید مسلط به مباحث باشد. آموزش یک جریان یک طرفه از معلم به شاگرد است و این که شاگرد اساسا این نیاز را دارد یا ندارد مطرح نیست. چون احساس احترام باعث تاثیر معلم به عنوان یک محرک می شود، صرف نظر از اینکه موضوع آموزش چیست (خوب، بد؛ لازم یا غیر لازم) باعث یادگیری می شود. اهداف توسط دیگران برای یادگیرنده تعیین می شود. اراده فرد برای تعیین آنچه می خواهد یاد بگیرد مطرح نیست. اهداف آموزشی تعیین می شوند و شاگرد موظف است در زمان معین آن ها را یاد بگیرد. مسیولیت فرد در مورد خودش سلب می شود و این دیگری است که شکست و موفقیت شاگرد را به عهده دارد.

آنچه در این اصول است و مدارس موفقتر آن ها را بهتر اجرا می کنند عبارتند از: برای شاگردان برنامه درسی می ریزند، درس ها را تهیه می کنند، معلم ها را گزینش می کنند، روش درسی را با معلم توافق می کنند، درس ها را بودجه بندی می کنند، اهداف دروس را تعیین و ابلاغ می کنند، شاگردان را تشویق و تهدید می کنند، روشهای متعدد مانند رقابت را به کار می برند، شاگردان خوبی را که به اهداف مدرسه رسیده اند تشویق می کنند، و آنچه به صلاح شاگردان تشخیص می دهند، اعمال می کنند.

آیا در این اعمال جز رفتار قیم مآبانه، آمرانه، مستبدانه (از نوع مشفقانه) چیزی دیده می شود؟ قطعاً خواهند گفت اگر آن ها این چنین نکنند، شاگرد درس نمی خواند! چون نمی داند کار درست چیست؟! روش درست چیست؟! چگونه باید موفق شود؟! نیاز هایش را نمی فهمد! مسیر را اشتباه می رود! شیطان و دوستان ناباب او را از راه به در می کنند! بازیگوشی می کنند! وقت خود را تلف می کنند! عقب می افتد! در زندگی دچار مشکل می شود! دانشگاه نمی رود! و ...

برای لحظه ای فرض کنیم همه این گزینه ها درست است! آیا کارهایی که به این دلایل می کنیم، به معنی این نیست که او (انسان) را موجودی می دانیم که باید در مورد اینکه به چه چیزی باید تبدیل شود، باید برایش تصمیم گرفت و بر اساس آن برنامه ریزی دقیقی نمود. با اجرای این برنامه و پایش فرایندها و خروجی ها، رسیدن به هدف را می توان تضمین کرد؟ آیا این همان جمله آشنایی که واتسون (1930) گفته، نیست؟

دلیل دیگری که احتمالاً در ذهن خواننده برای توجیه اجرای روش جاری آموزشی هست این است که مخاطب این روش ها کودکان هستند و رفتار قیم مآبانه برای کودکان معنی دار است. پرسش این است که آیا منظور از کودکان یعنی دبستانی ها؟ راهنمایی ها؟ دبیرستانی ها؟ یا دانشگاهی ها؟ روش جاری آموزشی ذکر شده نه نحو یکسانی برای همه این مقاطع جریان دارد. بنا براین گویا سن، در این موضوع دخالت ندارد. از طرفی به نظر می رسد اگر انسان را دارای اراده، فهم، قدرت انتخاب، قدرت تشخیص، و صاحب حق در تعیین سرنوشت خویش می شناسیم؛ لازم است در هر سنی اصل را بر این اصول بگذاریم و سپس بر اساس محدودیت های سنی آن اصول را اصلاح کرد. در حالیکه اصول حاضر برای همه سنین از ابتدا با نگاه قیم مآبانه و کنترلی و منفی به انسان تدوین شده است.

Behaviorism in classroom (2002),

<http://filebox.vt.edu/users/spenney/behaviorism/classroomex.htm>

Gagne, R. M., (1985). *The Conditions of Learning and the Theory of Instruction*, (4th ed.), New York: Holt, Rinehart, and Winston.

<http://psychology.jrank.org/pages/796/behaviourism-B-F-Skinner-on.html>

Skinner, B. F., (1971). *Beyond Freedom and Dignity*. New York: Knopf.

Skinner, B. F., (no date), behaviorism Purpose, intention, expectation, Mental processes, Sensations, perceptions, and images, Reasons and reasoning,

<http://psychology.jrank.org/pages/796/behaviourism-B-F-Skinner-on.html#ixzz0rHv5L9LU>

Watson, J., (1913). Psychology as a Behaviorist Views It, *Psychological Review*, 20, 158-77.

Watson, J., (1930). *Behaviorism*. Norton: New York.